

خودآگاهی و مرگ سوژه در یک رمان پسامدرن فارسی، تاریخ سری بهادران فرس قدیم

دکتر فرزاد کریمی

دکترای زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه شیراز

چکیده

در این مقاله رمان *تاریخ سری بهادران فرس قدیم*، نوشته سیروس شمیسا از منظر شیوه‌های کسب آگاهی، رسیدن به خودآگاهی، شرایط متنی پیدایش چنین موقعیتی و تأثیر آن بر ذهن و زیست انسان در وضعیت پست‌مدرن تحلیل شده است. مبانی نظری این تحقیق بیشتر منابع فلسفی است و قصد این بوده است تا وضعیت انسان به‌عنوان "انسان"، نه به‌عنوان شخصیت داستانی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد؛ بدین ترتیب مشخص شده است که انسان در شرایط خودآگاهی پسامدرن، سوژه‌ای است که تکامل و تمامیت وی ناممکن است؛ شرایطی که ویژگیهای "ابژکتیو" (عینی) انسان را تقویت می‌کند و از آن به "مرگ سوژه" تعبیر می‌شود.

کلیدواژه‌ها: ادبیات پسامدرن، تاریخ سری بهادران فرس قدیم، خودآگاهی، سیروس شمیسا، مرگ سوژه.

۱. مقدمه

تحلیل ادبیات پسامدرن در ایران نسبت به آنچه تاکنون انجام شده است به واکاوی‌هایی بنیادی‌تر نیاز دارد. قسمتی از این بنیاد را باید در شناخت فلسفی انسانی جستجو کرد که در وضعیت پسامدرن می‌زید و این به معنای اکتفا نکردن به ساحت‌های شگردشناسانه ادبیاتی است که شکلی از ادبیات پسامدرن دارد. تعدادی از آثار داستانی سیروس شمیسا، استاد زبان ادبیات فارسی، پژوهشگر و نویسنده در پاره‌ای از پژوهش‌ها به‌عنوان داستان پسامدرن تحلیل شده است. به‌نظر می‌رسد چنانچه مبانی انسانشناسانه پست‌مدرنیته مورد توجه قرار گیرد، تنها *رمان تاریخ سری بهادران فرس* قدیم را می‌توان اثری پسامدرن دانست. نویسنده در این رمان به بازتولید مفاهیم عرفانی در قالبی از مضمون‌های امروزی پرداخته، و در این مسیر از بنمایه‌های کاربردی مشترک میان عرفان و فلسفه پسامدرن در شناخت «خود»، بهره گرفته است. در این مقاله برای تحلیل ویژگی‌های انسان در رمان پیشگفته، دو موضوع از مفاهیم زیربنایی در شناخت انسان امروز مورد توجه قرار گرفته است: «خودآگاهی» و «مرگ». خودآگاهی و مرگ، دو اصطلاح مهم و مرتبط با هم در فلسفه معاصر است. نوآوری این تحقیق در پیوندی است که میان این دو مفهوم بنیادین فلسفی در آن برقرار شده است. هم‌چنین تحلیل داستانی که به‌گونه‌ای می‌توان آن را در حیطه عرفان گنجاند، به‌عنوان یک اثر پسامدرن از دیگر وجوه نوآوری این پژوهش است. مسئله اصلی، نشان دادن فرایندهای کسب آگاهی، چگونگی رسیدن از آگاهی به خودآگاهی و پیامد اصلی این فرایند یعنی مرگ سوژه است با این هدف که شیوه‌های بازتاب این فرایند در یک متن ادبی پسامدرن، تحلیل شود.

۲. پیشینه پژوهش

آگاهی، ویژگی‌ها و شرایط کسب آن در هر دوره از تاریخ فرهنگی آدمی از مهمترین دل‌مشغولی‌های فیلسوفان هر عصر بوده است. در ایران نیز این دل‌مشغولیاها به شکل ترجمه از آثار فلسفی غرب در اختیار علاقه‌مندان قرار دارد؛ اما می‌توان با قاطعیت ادعا کرد تاکنون بحث آگاهی در معنای فلسفی آن در زمینه‌ای از ادبیات در پژوهش‌های ادبی ایران جایگاهی نداشته است. هم‌چنین در آثار نقد ادبی جهانی نیز تا آنجا که جستجو شد، موردی خاص که در آن سوژه یا سوژه‌های حاضر در اثری ادبی بر مبنای ویژگی‌های

_____ خودآگاهی و مرگ سوژه در یک رمان پسامدرن فارسی، تاریخ سری بهادران فرس قدیم

خاص فرایندهای آگاهی تحلیل شده باشد، یافت نشد. در مورد مباحث مرتبط با این فرایند همچون ذهن، زمان و دیگری می‌توان پژوهشهایی را برشمرد که البته تحقیق تطبیقی ادبی- فلسفی در این موارد نیز بسیار نادر است. درباره ویژگیهای پست‌مدرن رمان تاریخ سری بهادران فرس قدیم در کتاب *پسامدرنیسم در ادبیات داستانی ایران* (تدینی، ۱۳۸۸) فصلی هست که نویسنده در آن هم مسائل شگردشناسانه و هم مسائل انسانشناسانه مربوط به پسامدرنیسم را تحلیل کرده است. به نظر می‌رسد تحلیلهای انسانشناسانه، همچون محتوای وجودشناسانه در این کتاب اتقان فلسفی شایسته‌ای ندارد و صرفاً بازتاب برداشتهای ذوقی منتقد از این مباحث است.

۳. مبانی نظری پژوهش

در آغاز برای تبیین مبانی مدرن شناخت من و متعلقاتش چون آگاهی، سوژکتیویته و میان‌ذهنیت از نظریه‌های مربوط به پدیدارشناسی هوسرلی استفاده خواهد شد. پدیدارشناسی به‌عنوان فلسفه مسلط قرن بیستم، راهکار ارزنده‌ای برای تبیین وضعیت‌های شناختی و معرفتی انسان مدرن است. پس از آن برای تشریح چگونگی گذار از شرایط انسان مدرن به انسان در وضعیت پسامدرن از نظریه‌های هگل و فوکو بهره گرفته می‌شود. نظریات هگل بیشتر زمینه‌های نظری این تغییر وضعیت و نظریه‌های فوکو بیشتر راهکارهای عمل‌گرایانه و فرایندمحور در این راه را مشخص می‌کند. در مرحله بعد، نظریات هایدگر مبنای تمایزگذاری میان شرایط شناختی انسان مدرن و انسان در وضعیت پست‌مدرن قرار خواهد گرفت. این نظریات معطوف به هستی‌شناسی انسان در شرایط حذف سوژکتیویته و دنیا‌های میان‌ذهنی است. البته در تمامی مقاله سعی بر این است که با استفاده مطلوب از شواهد مثال از متن مورد بررسی و تحلیل برمبنای متن از چیرگی نظریه‌های فلسفی بر متن جلوگیری شود و این نظریه‌ها در خدمت تشریح وضعیت انسان در درون یک متن ادبی، و نه انسان به‌عنوان یک ترم فلسفی، قرار گیرد. هم‌چنین باید به این نکته توجه کرد که تمایزگذاری میان عینیت و ذهنیت متعلق به فلسفه جدید است؛ از این روست اگر در تحلیل آثار عرفانی ادب فارسی و برقراری تناظر شناختی میان انسانی عارف و انسانی در وضعیت پست‌مدرن، اتخاذ چنین راهبردی بدیع می‌نماید.

۱۰۷



فصلنامه پژوهشهای ادبی سال ۱۴، شماره ۵۸، زمستان ۱۳۹۶

۴. خلاصه‌رمان

راوی رمان از کتابی قدیمی به نام «تاریخ سری بهادران فرس قدیم» سخن گفته است. وی قسمتی از آن را استنساخ کرده، قسمتی را نیز از آنچه از مطالعه کتاب در حافظه دارد، بیان کرده است. این کتاب بیان سرگذشت بهادری است که در زمستانی به دیدار پیر بهادران رفته، در بهار بازگشته است. در این رمان، ماجراهای سفر راوی، بهادری که نویسنده کتاب «تاریخ سری بهادران فرس قدیم» بوده و دیگر بهادرانی که در سفر یا در نبرد بوده‌اند با هم درآمیخته، سفرنامه‌گونه‌ای فراهم آمده است. در پایان رمان، پیر بهادران به نبرد پایانی خود رفته، راوی هم پس از بازگشت به مستقر خویش، پس از سروسامان‌دادن به اوضاع خانواده‌اش، توشه‌ای چون مراد خود برگرفته و راهی سفر شده است؛ سفری بی‌بازگشت که کسی نیز از سرانجام آن اطلاع ندارد.

۵. سوژه و زمان

مسئله مهم عصر روشنگری و پس از آن مدرنیته، آگاهی است. نه تنها شناخت سوژه مدرن بلکه به‌طور کلی وجود سوژه مدرن به آگاهی منوط است. کسب آگاهی فرایندی تابع زمان است. نه فقط آگاهی در بستر زمان شکل می‌گیرد بلکه زمان را نیز آگاهی برپا می‌دارد. «زمان خط مبنای آگاهی است. آگاهی زمان را سامان می‌دهد یا وضع می‌کند» (Merleau Ponty, 2005: 481)؛ این بدان معناست که بدون وجود آگاهی، زمان معنایی نخواهد داشت و ارزش اعتباری زمان و آگاهی در یک تراز قرار دارد. از طرفی زمان زیربنای ساخت سوژه است: «از نظرگاه کانتی، زمان شکلی است که در آن ذهن از خود اثر پذیرفته است و بدین ترتیب ساختار بنیادین سوژه‌شدگی^۱ را بنا می‌نهد» (Deleuze, 2006: 107). استقلال ذهنی سوژه مدرن و قدرت اندیشندگی آن در نتیجه دارا بودن آگاهی، سوژه را نیز همچون آگاهی همپایه زمان قرار می‌دهد. بنابراین سوژه، آگاهی و زمان سه عنصر از یکدیگر جدایی‌ناپذیر است. سوژه در زمان می‌زید و زمان نیز در ذهنیت سوژه معنا می‌یابد.

رمان تاریخ سری بهادران فرس قدیم، بازگوکننده روایتی عرفانی در عهد معاصر است. زمان از موضوعات اساسی در این رمان است. طی طریق سالک (راوی، بهادر نویسنده یا دیگر بهادران) در زمانی انجام شده است که خطی و گذرا نیست: «معلوم نیست که این یک بهادر است که در زمانی متعارف بازمی‌گردد یا بهادران مختلفی

_____ خودآگاهی و مرگ سوژه در یک رمان پسامدرن فارسی، تاریخ سری بهادران فرس قدیم

هستند که در طی اعصار از دیدار استاد خود بازگشته‌اند» (شمیسا، ۱۳۹۲: ۵). هم‌چنین: «باید هم‌زمان از چند جاده در فصول مختلف عبور کنی و چند زندگی را زندگی کنی. زمان‌هایشان معمولاً خیلی از هم دور است و سالک عاقبت در یکی از زمانها فنا می‌شود» (ص ۵۰)^۲ یا «تو باید دو سه قرن پیش می‌رسیدی، حوالی سال ۱۱۲۹» (ص ۵۴). از همین گذار نامتعارف زمان باید دانست که در این رمان آگاهی و سوژه نیز وضعیتی متفاوت از آگاهی و سوژه در معانی پیشتر شناخته‌شده خواهد داشت.

۶. سوژه و آگاهی

از مهمترین دغدغه‌های انسان اندیشمند بعد از عصر روشنگری تعیین رابطه انسان با خودش است. در دنیای مدرن، سوژه بر محور «من» شکل گرفته، و فردگرایی حاصل از این محوریت بر ساخت سوژه سایه افکنده است. آگاهی تمامیت ذهنیت سوژه است و وجود سوژه به این آگاهی منوط است: «آگاهی همان «من» است، نه چیزی بیشتر» (Hegel, 2004: 59). من یا سوژه تنها به واسطه آگاهی وجود دارد و این آگاهی برای سوژه اکتسابی است. در واقع موجود فاقد آگاهی نه «من» و نه «سوژه» است. «وجود» تنها برای آگاهی وجود دارد و عملاً چیزی جدا از معنایی نیست که اعمال دهنده آگاهی به آن می‌دهد» (اسپیلبرگ، ۱۳۹۲: ۲۲۱). دهنده آگاهی به سوژه، «دیگری» است. «من» وجودی است ثابت و استوار بر داشته‌ها و داناییهایی که دیگران در من سراغ دارند. در دنیای مدرن وجود دیگری کامل و هوشمندی لازم است تا سوژه تکامل یافته و شناخته شود؛ زیرا «آگاهی ضرورتاً واکنشی است» (Deleuze, 1983: 41). آگاهی تنها در فضای کنش و واکنش میان چند سوژه شکل می‌گیرد. در این دنیا فردیت «من» در اجتماع سوژه‌ها معنا می‌یابد و سوژه سعی دارد تا این منیت و فردیت را عیان کند و به رخ دیگر سوژه‌ها بکشد. همین اهمیت دیگری در شناخت من است که سوژه را به مابه‌ازایی مناسب برای انسان مدرن بدل کرده است.

«من» و «آگاهی» در رمان تاریخ سری بهادران فرس قدیم وجودهایی متحد و بازبسته به یکدیگر نیست. یکی از مهمترین عواملی که این جدایی را در رمان مورد نظر باعث می‌شود، نبود زمان متعارف در متن است: «حس می‌کردم که گویی زمانی در گذشته دوری عاشق بوده‌ام اما بر اثر حادثه‌ای که به یاد نمی‌آورم کم و کیف آن عشق را فراموش کرده‌ام یا شاید قرار است که در آینده نزدیکی عاشق شوم» (ص ۱۱۳). چنانکه

۱۰۹



فصلنامه پژوهشهای ادبی سال ۱۴، شماره ۵۸، زمستان ۱۳۹۶

گفته شد کسب آگاهی به وسیله من، فرایندی تابع زمان است. در غیاب این حلقه واسط، شکل‌گیری من یا سوژه امکان‌پذیر نیست. هم‌چنین در این رمان، همواره در فرایند انتقال آگاهی از دیگری به من اختلال وجود دارد که این اختلالها نیز بر وجود من یا سوژه تأثیر سلبی دارد؛ از جمله این اختلالها دیربایی استاد، عدم ثبت و ضبط ماجراهای بهادران پیشین، ناقص‌بودن و فراموشی راوی یا نویسنده کتابی است که راوی از آن کتاب روایت کرده است؛ حتی این کتاب در اثر فرسودگی برای بار دوم قابل استفاده برای کسی نخواهد بود. آگاهی گاهی غیرقابل اعتماد است: «هنوز گاهی بهادران سفیدپوشی را می‌دیدم که گویی به سوی میدانهای پنهان جنگ در آن سوی کوه می‌رفتند و یا شاید داشتند از صحنه‌های نبرد باز می‌گشتند» (ص ۱۰۳). آگاهی همواره قطعیت ندارد. آگاهی قابل تشکیک یا فراموشی است: «آیا ممکن بود همه اینها، استاد، خانه‌اش، نبردهایش و آن داستان سری بهادران که بنا بر قول استاد می‌باید فراموش می‌کردم، رؤیا بوده باشد» (ص ۱۲۲). راوی رمان (که در بیشتر متن قابل تفکیک از نویسنده درون متن نیست) در مسیر سلوک‌گونه‌اش «من» را فروگذارد، به چیزی درونی‌تر و آگاهی‌ای مبنایی‌تر از آنچه می‌توانسته از استاد بیاموزد دست یافته است. راوی «خودیت» خود را دریافته است.

۷. خود و خودآگاهی

حذف زمان خطی از آگاهی، رابطه میان «من» و «سوژه» را از بین می‌برد. در تفسیری لکانی، جدایی میان «من» و «سوژه» موجب فروپاشی سوژکتیویته سوژه می‌شود (کریچلی، ۱۳۹۱: ۴۲)؛ این بدان معناست که "من" سوژه از آن پس به «خود» ابژه تبدیل خواهد شد. انسانی که تا پیش از این به‌عنوان موجودی اندیشنده به‌دنبال شناخت هویتش بود از این پس تنها به مثابه موضوع شناخت مطرح می‌شود. شاید هر دو این موارد را بتوان موضوعی واحد از چشم‌اندازهایی متفاوت دانست از دید شناختی، حذف بعد اندیشندگی از مبحث انسانشناسی، تأکید بر روان انسانی یا معرفت انسانی را به سوی تأکید بر وجود انسانی سوق می‌دهد. در این زمینه جدید، دیگر ماهیت آدمی محل تأمل نیست:

گاهی آدمی آن کسی است که فکر می‌کند که هست و گاهی آن کسی است که دیگران فکر می‌کنند و گاهی کسی است که واقعاً هست. در هر بخش از جاده در بهار و زمستان یا به قول استادم در سرا و ضرا این سه چهره را دیدم؛ اما آن کسی که

خودآگاهی و مرگ سوژه در یک رمان پسامدرن فارسی، تاریخ سری بهادران فرس قدیم

در واقع بود خوشحال است. او بیش از آن دو چهره دیگر خودش و جهان و هرچه در او هست را می‌شناخت. (ص ۱۱۶)

انسان در واقعیت وجودیش شناختی بهتر از آگاهیهای ناشی از تفکر از خود و دنیای پیرامون خویش دارد. این شناخت بدون واسطه دیگری به‌دست آمده و به این دلیل از اعتبار بیشتری نزد خود بهره‌مند است. هویتی که بدین‌سان حاصل می‌شود هویتی خودپندیده است و جهانی را که معمول شناخت قرار می‌گیرد براساس این هویت خودپندیده برای خود تعریف می‌کند.

هویت تابعی از آگاهی است و در چنین موقعیتی گشودگی جهان بر آدمی، آگاهی وی را رقم می‌زند. «جریان درونی آگاهی داخل فرایندهای قصدی در جهان قرار دارد؛ ولی دربرابر جهان می‌ایستد و ساختارهای ادراکی‌ای را می‌گستراند که به جهان امکان آشکارشدن می‌دهد» (Sokolowski, 2000: 133). شناخت ابژه‌های بیرونی دیگر از طریق این آگاهی درونی‌شده صورت می‌پذیرد. این مرتبه از آگاهی به «خودآگاهی» تعبیر می‌شود. خودآگاهی برخلاف آگاهی محصول تجربه نیست: «چه تصادف مضحکی از بیابانها و بحرهای فنا عبور کرده بودم و اندوخته‌های ذهنم را خرج این راه کرده و به باد فنا داده بودم» (ص ۱۲۶). در این فرایند قصدی، نه‌تنها تجربه به افزایش آگاهی نینجامیده بلکه اندوخته‌های ذهنی شخص را نیز به باد فنا داده است؛ همان فروپاشی سوژکتیویته.

۱-۷ خودآگاهی و دیگری

حرکت سوژه از آگاهی به خودآگاهی، حرکت از «من» به سوی «خود» است. تفاوت من با خود در این است که من در تقابلی دیالکتیکی با دیگری تعریف می‌شود اما خود، قائم به ذات است. خود، فردیت یافتن سوژه در ذهنیت خاص خود سوژه است. در این حالت دیگری اهمیت پیشین خود را در ساخت سوژه از دست می‌دهد. «خودآگاهی هیچ چیز دیگری را از خودش باز نمی‌شناسد. «الغای دیگری» درون خودآگاهی را به‌طور کامل پر می‌کند» (Gadamer, 1970: 59). در رمان مورد بحث، ضمیر اول شخصی که راوی رمان استفاده کرده با ضمیر اول شخصی که راوی درونی داستان به‌کار برده است تفاوتی با هم ندارد و از این جهت در بسیاری مواقع تشخیص اینکه کدام یک در حال روایت است برای خواننده رمان میسر نیست. خود راوی نیز بر جدانبودن خود از راوی درونی داستان صحنه گذارده است: «داستان بازگشت آن بهادر مغموم با زندگی



من مخلوط شده بود و حس می‌کردم که این همان جاده‌ای است که آن بهادر تنها و شاید صدها بهادر تنهای دیگر از آن بازگشته‌اند» (ص ۷).

حس همذات‌پنداری میان نویسنده و بهادر راوی داستان و حتی دیگر بهادرانی که سرگذشت‌های مشابه داشته‌اند، سرنوشت راوی را نیز به گونه‌ای مشابه با سرنوشت ایشان کرده است. سوژه پیشامدرن در کسب هویت خویش تفاوتی میان شناخت خویشتن از خود و شناخت دیگری از خود قائل نیست. سوژه پیشامدرن، سوژه‌ای «خودهمان» است: «سوژه خودهمان در متافیزیکی‌های سنتی، یک موقعیت خاص یا کنترل‌شده را با نگاه دیگری به آن موقعیت مطابقت می‌دهد» (Lumsden, 2014: 144). سوژه مدرن، تمایز میان خود و دیگری و هویت ناشی از این شناخت را می‌پذیرد؛ اما خود در یک روایت پسامدرن، دیگری را به‌عنوان وجودی ناهمسان با خود در نظر می‌گیرد. خود پسامدرن برخلاف من مدرن، پذیرای این ناهمسانی نیست. من مدرن ابزارهایی برای مقابله یا جذب و هضم این ناهمسانی‌ها یافته بود اما واکنش انسان به این حالت در وضعیت پست‌مدرن، واکنشی بدبینانه و توطئه‌انگار است. «خود هر چیزی را که با آن همسان نباشد، چیزی غیرضروری می‌داند که ویژگی‌های سلبی دارد» (مکاریک، ۱۳۸۸: ۱۱۳). سلبی بودن ویژگی‌های دیگری ناهمسان با خود، «دیگری»، «من» و «حقیقت» را نیز دستخوش عدم قطعیت می‌گرداند: «چه‌بسا فرقه‌های بزرگ بهادری که بر باد رفتند و چه‌بسا بهادران بزرگ منفرد که آمدند و رفتند و نه‌تنها نشانی از آنها در دست نیست بلکه در حقیقت آنان هم تردید است؛ پس چه رسد به من!» (ص ۱۲۳).

۷-۱-۱ خودآگاهی؛ آگاهی‌های بنیادین

بی‌اعتباری دیگرها و عدم امکان کسب آگاهی در فضای میان‌ذهنی سوژه‌ها تهدیدی برای آگاهی سوژه پسامدرن نیست. در نظام هنجارین و دلالتمند مدرن، نوع آگاهی داده‌شده به سوژه، آگاهی بنیادین نیست. این آگاهی بیشتر در جهت تقویت فردیت سوژه مدرن و تعریف هنجارهایی نوین برای اوست و در این راه از ارائه دانایی‌های کاذب هم دریغ ندارد.

ویژگی منحصر به فردی که هنجار در ارتباط با عملکردی دارد که آن را مشخص می‌کند، قانون در ارتباط با کشمکشی که آن را تنظیم می‌کند و نظام در ارتباط با دلالتی دارد که آن را ممکن می‌سازد، دقیقاً آن چیزی است که به آگاهی داده نشده است (Foucault, 2005: 394).

یعنی در ساخت هنجارها، قانونها و نظامها، روساختی از آگاهی هست که در آن رابطه این روساخت با زیرساختی ناپیداست که بناست زیربنای آن باشد. در شرایط پست مدرن بی ثباتی هنجارها در پذیرش تنوع فرهنگی، بی اعتباری قانونها در عرفی شدن و وضعی شدن قانون و تکثر وضعیت های دلالی، خلأهای آگاهی مدرن را از بین برده است. اصولاً این شیوه کسب و بهره گیری از آگاهی، دیگر فاقد موضوعیت است. آگاهی دیگر تابع هنجارهای ثابت، قانونهای دگرگونی ناپذیر و دلالت های بی بدیل دال و مدلولی نیست. آگاهی در این معنا همان «خودآگاهی» است.

راوی رمان تاریخ سری بهادران فرس قدیم از همان آغاز به عدم امکان بهره گیری از آگاهی دیگری (یکی از اولیا) اذعان می کند: «خسته بودم و وقتی به او رسیدم که دیگر دیر شده بود. آن قدر بیمار بود و نحیف شده بود که سخن گفتن برای او میسر نبود. گرهی از کار من نگشود» (ص ۶). ساقط شدن دیگری از اعتبار به معنای نادیده گرفتن او نزد سوژه نیست. در واقع سوژه به جای اینکه دیگری را «من» دیگر در نظر بگیرد (همان تقابل دیالکتیکی مدرن)، برای وی خودآگاهی مستقل متصور می شود. تنها با این تصور است که هستی سوژه برای وی اثبات پذیر خواهد بود. سوژه پسامدرن از بودن در کنار دیگری وجود خود را درمی یابد؛ بی اینکه هویتی از وی دریافت کند. این بدین دلیل است که دیگر تبادل آگاهی در میان نیست حتی اگر این دیگری استاد، پیر، کامل یا جبرئیل (حامل آگاهی) باشد:

اگر جبرئیل هم به یاری من می آمد می گفتم نه. آن بهادر غمگین نزدیکترین دوستم بود که گاهی مسافاتی را با من می آمد و نشانی روستاهای مسیر و منازل را که می توانستم شب در آنجاها بیتوته کنم به من می داد. هرچند زمان او زمان من نبود» (ص ۸).

چنانکه دیده می شود زمان نقشی بسیار مهم در آگاهی ای دارد که از سوی دیگری در اختیار راوی قرار گرفته است. این زمان تقویمی نیست بلکه تاریخی است.

۷-۱-۲ خودآگاهی و زمانمندی تاریخی

خودآگاهی پسامدرن برخلاف آگاهی در فلسفه مدرن، آگاهی سوبژکتیو، انتزاعی و منحصر به پدیدار محض نیست. این خودآگاهی تاریخی است؛ آگاهی ابژه شده: «این آگاهی اطمینان دارد به اینکه خودش را به راستی از «من» خود محروم کرده و خودآگاهی بی واسطه اش تبدیل شده است به «شیء»، به «خودِ ابژکتیو» (Hegel, 2004:)



137). خودِ پسامدرن، ابژه است نه مانند منِ مدرن، سوژه. در این وضعیت، آگاهی‌های متکثر موجود از هر ابژه به وحدتی شناسنده نمی‌رسد. زمان تاریخی برخلاف زمان تقویمی، زمانی انعطاف‌پذیر است: «همه سحرها به هم وصلند» (ص ۶۲). زمان در رمان مورد نظر تاریخی است. در این رمان بهادرانی از زمانهای متفاوت از کنار هم عبور می‌کنند؛ در زمانهایی بسیار دور از هم یک زندگی را تکرار می‌کنند و این همان زمانمندی تاریخی است. «نه»، «بازگشته بود» از آنجا که به طرز قاطعی به ختم عمل دلالت می‌کند، خوشایند من نیست؛ زمانی منجمد است و زمان مرا که سیال است، خراب می‌کند: با استرش از آن باز می‌گشت یا بهتر است بگویم باز می‌گردد» (ص ۸). حذف زمان از رابطه زمان/ آگاهی/ سوژه، هم سوپژکتیویته سوژه را از بین می‌برد و هم آگاهی را به خودآگاهی بدل می‌سازد. راوی در ادامه بر این خودآگاهی تأکید کرده است: «نمی‌دانم چرا بی‌اختیار بهادر غمگین می‌گویم. ... در یکی از آنها از عشقی خانمانسوز سخن رفته بود و من بدون اینکه دلیلی داشته باشم آن را مربوط به بهادر می‌دانم» (ص ۹ و ۸).

سوژه آگاهِ مدرن در کنار دنیای ابژکتیوی قرار می‌گیرد که در تقابل با دنیای سوپژکتیو است. از نظر هایدگر «وضع وجود انسان برحسب سوژه آگاه چیزی نیست جز شیئیت‌بخشیدن به انسان و قراردادن آن در کنار جهانی که به مثابه قلمرو ابژکتیو در مقابل سوژه قرار گرفته است» (کریچلی، ۱۳۹۱: ۲۳). خودآگاهی پسامدرن با تبدیل کردن سوژه به ابژه، این کنار هم قرار گرفتن را نیز فاقد وجهه نموده است. قلمرو خودآگاهی، قلمروی ابژکتیو است؛ این بدان معناست که نقطه اوج آگاهی سوپژکتیو، نقطه اوج فرایند من‌زدایی، نقطه آغاز خودینگی، نقطه آغاز ابژه‌شدن یا آغاز فرایند خودآگاهی است. از این مرحله به بعد دیگر سوژه و ابژه در تقابل با یکدیگر قرار نمی‌گیرد بلکه با فروپاشی سوپژکتیویته سوژه، عملاً انسان به ابژگی خویش تن می‌دهد و تقابل با سوژگی را کنار می‌گذارد.

فروپاشی سوژه را عملکردهایی به انجام می‌رساند که فوکو آنها را «عملکردهای تقسیم‌کننده» نام نهاده است: «سوژه یا درون خودش تقسیم، و یا از دیگران جدا می‌شود. این فرایند او را ابژه می‌سازد» (From: Dreyfus & Rabinow, 1983: 208). پراکندگی آگاهیهای سوژه بر اثر فراموشی آنها یا نابودیشان بر اثر کهنگی اوراق و حتی توفان نوح، سوژه را از درون دچار پراکنش می‌کند: «هزاران هزار سال پیش توفان نوح

تاریخ بهادران پیش از تاریخ را از صفحه روزگار سترده بود» (ص ۱۰۶). جدایی از دیگران یکی دیگر از عملکردهای تقسیم‌کننده و یکی دیگر از موضوعات تکرارشونده در رمان مورد نظر است. هر بهادر می‌باید به‌تنهایی نبرد خود را به‌پیش ببرد حتی اگر در نبردی جمعی باشد. سفر بهادران به‌تنهایی انجام می‌شود: «بهادر باید از زخم خود آگاه شود و در این صورت همان بهتر که تنها حرکت کند تا زخم او دیگران را نیازارد؛ به‌تنهایی خو کند و در تنهایی به تن تنها رنج کشد» (ص ۵۲). بهادران اگر در سفرهای خود بسیار هم به دیگر بهادران نزدیک شوند، باز امکان ارتباط نزدیک نمی‌یابند و ناگزیر راهی جدای از هم خواهند داشت: «در این موقع سال مسیر من باید در سراسیمه باشد؛ اما کسی که مثل خودم بود رهوار به طرف قله رفت. نمی‌دانم کجا کاملاً از هم جدا شدیم» (ص ۵۳).

فروپاشی من و جدایی از دیگر سوژکتیویته‌ها یا همان عملکردهای تقسیم‌کننده در نمونه‌های داده‌شده، سوژگی را از بین برده، و از شخصیت ابژه‌ای ساخته است. راوی نیز در ادامه از ناتوانی در دیدن و شناختن می‌گوید: «در یکی از پیچ‌های دوراهی زمان یک لحظه ایستادیم و بدون اینکه یکدیگر را ببینیم به هم نگریم» (ص ۵۳)؛ بدین ترتیب ماهیت سوژه، منی که محصول شناخت دیگری بود، فرومی‌ریزد و «ابژه‌شدن» به محصول نهایی خودآگاهی بدل می‌گردد.

۲-۷ خودآگاهی و ابژه‌شدن

ابژه‌شدن و کاهش ویژگیهای ذهنی، یعنی از بین رفتن تدریجی من انسانی، فرایندی است که آدمی را دچار از خود بیگانگی می‌سازد. سوژه در این از خود بیگانه‌شدن، خود را به صورت دیگری بازمی‌شناسد تا برای خویش همدمی یافته باشد. این شگردی است برای رهیدن از وضعیت شیذوفرنیک یا مالیکولیایی که مدرنیته به آن گرفتار بود؛ اما این دیگری برخلاف دیگری مدرن، من دیگری نیست که ویژگیهای سوژکتیو داشته، و قابلیت تعامل با سوژه را دارا باشد. این دیگری، ابژه‌ای است بر ساخته سوژه و شروعی است بر فرایند ابژه‌شدن خود سوژه؛ همان خودآگاهی ابژکتیو مستقل از خودآگاهی سوژه. از این روست که تأثیر تسکین‌بخش این از خود بیگانگی نیز محدود و گذراست. در این رمان، کنشگرانی (بهادرانی) حضور دارند که در بسیاری موارد امکان تمایزگذاری میان آنها وجود ندارد. این بهادران از جاده‌های یکسان در فصلهای یکسان و با اتفاقات یکسان از مسیری عبور کرده‌اند. بهادرانی را که راوی از ایشان نام برده



است، عمدتاً باید همزادهایی برای راوی دانست بویژه که حتی امکان تشخیص یک روستایی (میزبان راوی) از بهادران نیز وجود ندارد: «چه بسا که این پیر، خود بهادری باشد که در زمستانی به اینجا رسیده و همین جا رحل اقامت افکنده است» (ص ۳۷). خود را در مقام دیگری قرار دادن در واقع محو فاصله میان خود و دیگری است. در نتیجه فاصله‌گذاری میان خود و دیگرهای دیگر هم غیرممکن خواهد بود. در این حالت، دشمن، معشوق یا هر ابژه دیگر نیز نمی‌تواند نقش دیگری را داشته باشد: «استاد گفت آن خصمی که به درون من راه یافته و سالها در آن زیسته و بالیده و مرا از درون می‌خواند، دیگر خودی است» (ص ۵۹). «استاد گفت این را هم بدان که اگر عشق راستین باشد خود عاشق به مقام معشوقی می‌رسد و معشوق، معشوق خود می‌شود» (ص ۶۱). توجه داریم که در این عبارت از صیغه مفعولی استفاده شده است: «معشوق، معشوق خود می‌شود» که بر وضعیت ابژگی دلالت دارد؛ نه صیغه فاعلی که بر وضعیت سوژگی دلالت دارد: عاشق، عاشق خود می‌شود.

۸. ابژه‌شدن و مرگ سوژه

تن دادن به ابژگی در واقع تن دادن به محدودیتهایی است که انسان به منظور ایجاد تمایز از حیوان برای زندگی خود وضع کرده است. این محدودیتهای محصول افزونی دانش آدمی است. «در نظر باتای «دانش مطلق»، که نقطه اوج حرکت خودآگاهی است، نه لحظه تعالی بشر، بلکه به صورت بالقوه ناقوس مرگی برای روح بشر محسوب می‌شود» (شرمن، ۱۳۹۰: ۳۹). این روندی است که از عصر روشنگری و با جایگزینی محدودیتهای علمی با محدودیتهای دینی (مسیحیت) شروع شده و تا دوره مدرن به سیر تکاملی خود ادامه داده است. این ناقوس مرگ ابتدای راه رسیدن به خودآگاهی انسان است: «زندگی آگاهی درافتادن با خود است. خودآگاهی را می‌توان گونه‌ای مبارزه با خود (همان از خود بیگانگی) تلقی کرد؛ چنانکه در رمان مورد بحث نیز شاهد آنیم:

مهیبت‌ترین نبرد آنان نبرد انفرادی با دشمن مهیب بود؛ نبردی تن‌به‌تن با خود که گاه ماه‌ها به طول می‌کشید و در پایان آن معلوم نبود که بهادر پیروز شده است یا شکست خورده است. اما معمولاً بهادرانی که پیروز می‌شدند ظاهری شکست‌خورده داشتند. بسیاری از آنان در این مبارزه مرگ را رویاروی دیده و با او به صلح رسیده

خودآگاهی و مرگ سوژه در یک رمان پسامدرن فارسی، تاریخ سری بهادران فرس قدیم

بودند؛ لذا مرگ در برابر آنان خاضع بود و آنان نیز مرگ را دوست داشتند. (ص ۴۷ و ۴۶).

انسان در طول تاریخ همواره به دنبال رسیدن به کمال یا کسب تمامیت انسانی خود و رهایی از قیدوبندهایی بوده که مانع این تکامل می شده است. چنانچه وی می توانست به این رهایی و تمامیت برسد به پایان راه زندگی خویش رسیده بود. تنها در تمامیت است که انسان با خود یکی می شود و این یکی شدن با خود، همان آزادی و رهایی موعود اوست؛ اما این یکی شدن همواره به تعویق می افتد. احساس مدام روبه تکامل بودن با ضربه ای آنی از نبودن، مخدوش می شود و فرایند شناخت را متوقف می سازد. «هرچیزی که واقعیت آنی نبودن را بر احساس کسی از وجود کاملش (یکی بودن با خودش) تحمیل می کند، خود ادراک را قطع می کند» (Ragland, 1995: 86). توقف فرایند شناخت یعنی حرکت به سوی ابژه شدن، حرکت به سوی از خود بیگانگی. در این رمان، این روند را می توان در توقف فرایند شناخت (فراموشی)، به دنبال نبود مهم ترین دغدغه بهادر (سفر) بروشنی دید: «تا حال مشغولیات من سفر و نوشتن و مرور خاطرات استاد بود که دیگر به پایان رسیده است و آنگهی به قول خود استاد طولی نخواهد کشید که همه را به یکباره فراموش خواهم کرد» (ص ۱۶۹). فراموشی بهادر هم چنین نوعی رهایی سرخوشانه برای وی به همراه دارد.

۱۱۷



فصلنامه پژوهشهای ادبی سال ۱۴، شماره ۵۸، زمستان ۱۳۹۶

ضربه احساسی نبود حلقه ای که شناخت را کامل می کند و ارمغان آن رهایی است، آنی و مطلق است. بنابراین همیشه چیزی معوق یا معوق شونده در وجود آدمی است که تا روز مرگ، او را رها نخواهد کرد. همین تعویق همیشگی است که سرگردانی بهادران را در رمان موضوع تحلیل باعث شده است. گویی برای بهادران تاریخ سری، هدف رسیدن نیست؛ هدف رفتن است: «باید نوبهادر خود را خسته کند، راهها را بی وقفه بپیماید؛ هرچند نداند که به کجا می رود» (ص ۵۲). زمانی که سفرهای مدام به پایان می رسد، وقت نبرد نهایی فرامی رسد؛ نبردی که بی همراهی توشه ای یا چارپایی انجام می پذیرد و هیچ کس، هیچ گاه از سرنوشت آن باخبر نمی شود: «اکنون باید به دنبال کار ناتمام خود به سفر بروم. یاران من منتظرند و برای استادم حادثه ای اتفاق افتاده است» (ص ۱۷۱). بهادر نویسنده کتاب، همچون استادش در پایان عمر راهی سفر می شود؛ استاد برای نبرد پایانی خود و بهادر برای رسیدن به یاران و استادش. هردو پا در سفری گذاشته اند که پیش از این نیز در همان سفر بوده اند. اصولاً تمامی ماجرای رمان،

حکایت سفر بهادر برای رسیدن به استادش است. در پایان نیز نادیده گرفته شدن مرگ استاد، هم استاد را در چرخه همیشگی نبرد نگه داشته است، هم بهادر را در چرخه همیشگی سفر. انسان در وضعیت پسامدرن همواره ناتمام است و تا وقتی هست در چرخه بی‌پایانی از میل به تمامیت و میل به رهایی قرار دارد. این دو میل، ناگزیر او را به اضطراب مرگ و اضطراب تنهایی می‌کشاند و گریز از این دو اضطراب تنها با آمیختن و جذب شدن در دیگران امکانپذیر است. چنانکه گفته شد، انسان پسامدرن از درآمیختن با دیگران می‌پرهیزد و بلکه به‌طور اصولی امکان تشارک اذهان در موقعیت پست‌مدرن وجود ندارد. این دور باطل تعیین‌کننده وضعیت سوژه پسامدرن است. انسان در وضعیت پست‌مدرن، سوژگی خود را از بین می‌برد تا از پیامد این سوژه‌بودن مصون بماند. رهایی سرخوشانه از بندهای ذهنیت، دیگری و خود، نیاز پسامدرنیته است؛ نیازی برآمده از دشواریهای فردگرایی مدرن و پیامد روان‌پریشانه دنیای صنعتی. مرگ سوژه همین قرارگرفتن در تعویق همیشگی و دورباطل پایان‌ناپذیر است. مرگ سوژه انتخابی از سر ناگزیری نیست، بیایند انتقاد به گذشته و جستجوی راهی نو برای ورود به دنیای انسانی تر است. مرگ انتهای آدمی نیست؛ نمودار تمامیت اوست.

۹. نتیجه‌گیری

آگاهی، زمان و سوژه سه ویژگی به‌هم‌پیوسته است که «من» مدرن را شکل می‌دهد. در عصر پسامدرن هریک از این ویژگیها دستخوش تغییراتی اساسی شده است به‌گونه‌ای که «من» نیز دیگر موجودیت پیشین خود را از دست داده است. زمان برای بهادران تاریخ سری بهادران فرس قدیم زمانی تاریخی است و نه تقویمی. آگاهی نازمان‌مند و سوژه نازمان‌مند برای کنشگران این رمان نه آگاهی و نه سوژه برجای گذارده است. سوژه‌های این اثر در جریان رسیدن به خودآگاهی، ویژگیهای سوژکتیو خود را از دست داده، به ابژه تبدیل شده‌اند. ابژه شدن همان «مرگ سوژه» است. انسان در وضعیت پسامدرن از آگاهی‌های سوژکتیو گریزان است و به دامان خودآگاهی پناه برده است؛ از سویی از ابژه شدن نیز هراس دارد و به دنبال درآویختن در دیگری است. درآویختن در این دور باطل، نمود دیگری از مرگ سوژه است. راوی، استاد و دیگر بهادران حاضر در رمان در زندگی آگاهانه خود همواره به دنبال رسیدن به تمامیت انسانی خویش هستند؛ اما این تمامیت تنها در لحظه مرگ حاصل شده زیرا تا پیش از آن لحظه، باز هم امکان تکامل

_____ خودآگاهی و مرگ سوژه در یک رمان پسامدرن فارسی، تاریخ سری بهادران فرس قدیم

ایشان وجود داشته است. مرگ سوژه تعبیری از این دور باطل است، نه نابودی و فنای انسان و انسانیت. عرفان مسیری منفرد است نه حرکتی جمعی. هرکه به آگاهی برسد همان راهی را می‌رود که بهادر پیشین رفته و اصولاً به همین سبب است که گاه امکان تمایزگذاری میان بهادران (سالکان) وجود ندارد.

آنچه مشخص است فرایند ابژه‌شدگی در فلسفه پسامدرن با فرایند ابژه‌شدگی در عرفان تفاوت چندان ندارد. آنچه مایه اصلی تفاوت است، هدف ابژه‌شدن است که در دو سوی کاملاً متضاد قرار دارد. عارف از خود بیگانه می‌شود تا با خدای خویش یکی گردد. سلب عقلانیت سالک از خویش نتیجه اعتماد وی به عقل کلی است؛ اما در پسامدرنیته، رسیدن به خودآگاهی و حذف تدریجی سوژکتیویته، نتیجه گذار ناگزیر تاریخی است؛ گذار از عقلانیت مدرن به وادی جدیدی که دیگر عقلانیت، (در معنای مدرن آن را) برنمی‌تابد. این نه از سر بی‌نیازی به عقلانیت که از روی اشباع‌شدگی و سرخوردگی از عقلانیت، شیء‌وارگی انسان در هجوم عقلانیتی غیراصیل و ابزاری و مفاهیمی از این دست حاصل شده است. در رمان مورد بحث نیز اگرچه از مراحل دشوار و طاقت‌فرسای سلوک بسیار سخن گفته شده، در جایی از اثر به هدفی غایی برای تحمل این مرارتها اشاره نشده است. نیاز به رسیدن به استاد همواره ابزار است؛ ابزاری که مشخص نیست در راستای رسیدن به کدام هدف متعالی مورد استفاده قرار خواهد گرفت. همین موارد است که رمان تاریخ سری بهادران فرس قدیم را، به‌رغم داشتن مضامینی عرفانی در ردیف داستانهای پسامدرن قرار می‌دهد.

پی‌نوشتها

1- Subjectivity

۲- تمامی ارجاعها به رمان تاریخ سری بهادران فرس قدیم در این مقاله به این منبع است: (شمیسا، ۱۳۹۲).

منابع

- اردبیلی، محمدمهدی؛ آگاهی و خودآگاهی در پدیدارشناسی روح هگل؛ تهران: روزبهان، ۱۳۹۰.

- اسپیلبرگ، هربرت؛ جنبش پدیدارشناسی (ج اول)؛ ویراست دوم، مترجم: مسعودعلیا، چ دوم، تهران: مینوی خرد، ۱۳۹۲.

- تدینی، منصوره؛ پسامدرنیسم در ادبیات داستانی ایران؛ تهران: علم، ۱۳۸۸.



- شرم، دیوید؛ خودآگاهی هگلی و پسا ساخت‌گرایان فرانسوی؛ مترجم: محمد مهدی اردبیلی و پیام ذوقی، تهران: رخداد نو، ۱۳۹۰.
- شمیس، سیروس؛ تاریخ سری بهادران فرس قدیم؛ تهران: میترا، ۱۳۹۲.
- کریچلی، سایمون؛ لویناس و سوپژکتیویته پساواسازانه؛ تدوین و ترجمه: مهدی پارسا و سحر دریاب، تهران: رخداد نو، ۱۳۹۱.
- مکاریک، ایرنه ریما؛ دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر؛ مترجم: مهران مهاجر و محمد نبوی، چ سوم، تهران: آگه، ۱۳۸۸.
- Deleuze, Gilles; *Nietzsche and Philosophy*; Tr .Hugh Tomlinson, U.S.A : Columbia University Press ,1983.
- _____ ; *Foucault*; Tr .Sean Hand, Seventh Printing, U.K: University of Minnesota Press, 2006.
- Dreyfus, Hubert and Paul Rabinow; *Michel Foucault Beyond Structuralism and Hermeneutics*; Second Edition, U.S.A :The University of Chicago press ,1983.
- Foucault, Michel; *The Order of Things, An Archaeology of the Human Sciences*; U.K & U.S.A :Taylor and Francis e-Library, 2005.
- Gadamer, Hans-Georg; *Hegel's Dialectic Five Hermeneutic Studies*; Tr : P.Christopher Smith, U.K :Yale University Press, 1976 .
- Hegel, Georg Wilhelm Friedrich; *Phenomenology of Spirit*; Tr .A .V . Miller, Second Published, U.S.A :Oxford University Press, ۲۰۰۴.
- Lumsden, Simon; *Self-Consciousness and the Critique of the Subject : Hegel, Hidegger, and the Poststructuralists*; U.S.A :Columbia University Press, 2014 .
- Merleau-Ponty, Maurice; *Phenomenology of Perception*; Tr .Colin Smith, U.K & U.S.A :Routledge, 2005.
- Ragland, Ellie; *Essays on the Pleasures of Death, From Freud to Lacan*; U.S.A & U.K :Routledge, 1995.
- Sokolowski, Robert; *Introduction to Phenomenology*; U.S.A :Cambridge University Press, 2000.
- Self-Consciousness and Death of in a Mystical Postmodern Novel :*Tarikh e Serri e Bahadoran e Fors e ghadim*